

مالکیت و مدیریت معادن نفت و گاز در فقه امامیه و قوانین ایران

سیدعلی محمد یثربی^۱، حبیب سبزواری^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۴/۲۰ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۶/۴/۱۳)

چکیده

با اکتشاف نفت در کشورمان، در طول دوران حیات آن، مسایل حقوقی و سیاسی متعددی راجع به آن مطرح شد. از جمله‌ی این مسایل، وضع مالکیت معادن نفت و گاز می‌باشد. در این پژوهش، به بررسی نظریه‌های فقهی راجع به معادن، پرداخته شده است که با توجه به قوت و استحکام ادله‌ی انفال، این نظر را پذیرفته و قایل به آن می‌شویم که معادن مطلقاً ملک امام علیه‌السلام است. سپس در سلسله‌ی منطقی این تحلیل، نحوه مالکیت و اداره انفال بحث شده است. در این باب دو نظر، اولویت در تصرف و ملکیت اعتباری مورد بحث واقع شده است. در انتهای پژوهش، متون قانونی به ویژه اصل ۴۵ قانون اساسی به عنوان مستند اصلی، بر پایه‌ی مبانی فقهی مورد تفسیر قرار می‌گیرند و به این نتیجه می‌رسیم که در متون قانونی همچون متون فقهی نظریه انفال قوت دارد و بایستی، در قانونگذاری و تفسیر آن مد نظر قرار گیرند.

واژگان کلیدی: اصل چهل و پنجم قانون اساسی، انفال، مالکیت، معادن، ملکیت اعتباری، نفت و گاز

۱. دانشیار گروه حقوق خصوصی پردیس فارابی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)؛

Email: myasrebi@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری حقوق تجارت بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی؛

Email: habibsabzvari@gmail.com

مقدمه

مالکیت معادن نفت و گاز در فقه و متون قانونی مورد بحث فقها و حقوقدانان است. فقها با استناد به منابع چهارگانه کتاب، سنت، عقل، اجماع با اجتهاد روشمند، وجوه و آراء خویش را ارائه نموده‌اند. حقوقدانان نیز به استناد قانون اساسی و قوانین وضعی و آئین‌نامه‌های اجرایی منابع و محتوای بحث‌های خویش را سامان داده‌اند. و به ارائه انظار و مسائل نو پرداخته‌اند. این پژوهش درصدد بررسی آراء فقها و مقایسه آن با قوانین وضعی در این زمینه است با این رویکرد، اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبنی بر لزوم انطباق قوانین با فقه و فقاقت، آراء فقها و مواد قانونی به شیوه تحلیلی و استدلالی مورد مطالعه قرار گرفته است و آثار نظری و عملی آن در حوزه‌های علمی و اجرایی تبیین شده است.

بخش اول - ملکیت معدن در فقه اسلامی

معدن در لغت

معدن از لغت «عدن» و به معنای اقامت کردن همیشگی در یک جا است و مرکز هر شیئی و کان و اصل آن را نیز معدن گویند. معدن (به کسر دال) کسی است که در معدن کار می‌کند. سه معنای مرکز، اقامت دائمی و موضع استخراج اشیاء قیمتی برای معدن آمده است که معنای دوم و سوم به معنای اول برمی‌گردد. حال اگر به نسبت قبيله حساب شود می‌گویند اقامت دایمی قبيله و اگر در معنای جواهرات و کنز و رکاز بیان شود همان موضع استخراج است. اصطلاح فارسی گنج و عربی کنز جایی است که اشیاء ذخیره می‌شود یعنی منشاء اصلی آن نیست و برای حفاظت از آن است. رکاز اسم عام و شامل است برای معدن و کنز خواه مرکز و منشاء باشد یا نباشد. [۱؛ ص ۱۴]

معدن در لسان احادیث

برای فهم معانی کلمات استعمالی در حدیث باید به عرف اهل لغت مراجعه کرد و اگر در عصر تشریح معنای خاصی لحاظ شده است می‌بایست همان معانی را مد نظر قرار داد. آیا در عرف متشرعه معنای خاصی برای کلمه علاوه بر عرف عام در نظر گرفته شده است یا کلمه دارای حقیقت شرعی است به این معنی که به طریق لم یا ان معنی خاصی در لسان شارع برای کلمه خاصی در نظر گرفته شده است یا خیر؟ با بیان این مقدمه اکنون کلمه معدن را در لسان روایات ملاحظه می‌کنیم: [۱؛ ص ۱۴]

۱- صحیحه محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال: سألته عن معادن الذهب و الفضة و الصفر و الحديد و الرصاص فقال: علیها الخمس جميعاً [۲؛ ص ۴۲۳]

محمد بن مسلم از امام باقر (ع) نقل می‌کند که سوال کردم از معادن طلا و نقره و مس و آهن و سرب، سپس حضرت فرمود بر جمیع آنها خمس می‌باشد.

ملاحظه می‌شود که معدن در روایت مذکور در معنای لغوی استعمال شده و معدن در معنای جواهر نیست بلکه هر چیز دارای منفعت متمایز از سایر نقاط زمین را در بر می‌گیرد.

۲- صحیحه زراره: سئله عن المعادن، فقال ما كان ركازاً ففيه الخمس

از این روایت استفاده می‌شود که کلمه رکاز به معدن استعمال می‌شود و اعم از معدن است که هم بر دفینه و هم بر گنج اطلاق می‌شود و بالاخره بین معدن و رکاز مغایرت است اما مباینت نیست. (۲)

و باسناده عن احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن ابی ایوب عن محمد بن مسلم قال: سألت ابا جعفر علیه السلام عن الملاحه؟ فقال و ما الملاحه؟ فقلت ارض سبخة مالهة يجتمع فيها الماء فيصير ملحاً. فقال: هذا المعدن فيه الخمس. فقلت و الکبريت و النفط يخرج من الارض فقال هذا و اشباهه فيه الخمس. (۲، ج ۹، ص ۴۹۲)

محمد بن مسلم می‌گوید از حضرت باقر (علیه‌السلام) از ملاحه سوال کردم حضرت فرمودند منظورت از ملاحه چیست گفتم زمین شوره‌زار که آب جمع می‌شود سپس تبدیل به نمک شود پس فرمودند این معدن است و در آن خمس می‌باشد پس عرضه داشتم... و نفت که از این زمین خارج می‌شود پس فرمودند در این و امثال آن خمس است محقق خویی در شرح این حدیث در مستند عروه آورده‌اند به مقتضای این صحیحه این مصداق شرعی برای معدن است خواه عنوان معدن از نظر عرفی بر آن صدق کند یا صدق نکند. [۳؛ ص ۳۷]

ملاحظه می‌شود که برای معدن مصداق شرعی قائل شده‌اند چون به کار بردن مثل معدن را دلیل التزامی بر عدم انطباق عینی معدن بر آن دانسته‌اند و موضوع معدن را به زمین ملاحه و زمین شوره‌زار انطباق داده‌اند و سپس حکم وجوب خمس را به عنوان یکی از مصداق معدن ذکر کرده‌اند چون ذیل روایت بعد از سوال سائل در خصوص حکم مصداق دیگر معدن فرموده‌اند در این و امثال آن خمس است و تطبیق معدن بر ملاحه تطبیق عرفی است چرا که اول سخن از تحدید موضوع برای تمهید بیان حکم بوده است. سؤال‌کننده خیال می‌کرده عنوان معدن برای طلا و نقره است و امام بیان

کردند که موضوع وجوب خمس مطلق معدن بوده و شامل مورد سوال می‌شود نتیجه این می‌شود که آن چه در مستند ذکر شده غیر مستند است. [۱؛ ص ۲۶]

خلاصه موارد زیر از تتبع در لغت حدیث بدست می‌آید:

- ۱- عدم وجود مصطلح شرعی یا متشرعی خاص در معنی کلمه «معدن».
- ۲- معنای رکاز و معدن هم جهت می‌باشد و رکاز شامل معدن و کنز قدیم است و معدن شامل معدن جواهر سطحی و عمقی می‌باشد (چیزی که دلالت بر اعتبار خروج از معنای زمین باشد در صورت عنوان معدن وجود ندارد).

معدن در اصطلاح فقها

آیا اصطلاح خاص متشرعه یا در لسان فقها؛ در مورد معدن وجود دارد یا اینکه معدن در کلام فقها همان معنای عرفی است و مهم‌عرف قریب به عصر ائمه (ع) است و اگر مصطلح خاصی در قرون اخیر ایجاد شده باشد ارزش استنباطی ندارد.

شیخ طوسی در النهایه: يجب الخمس أيضاً فی جمیع المعادن من الذهب و الفضة و الحديد و الملح و الرصاص و الکبریت و سایر ما یتناوله اسم المعدن علی اختلافها [۴؛ ص ۱۹۷]

قرینه سایر مایتناوله اسم المعدن هرچه که اسم معدن بر آن صادق باشد گویای عدم تفاوت بین اصطلاح عرفی و اصطلاح فقهی است.

علامه در تذکره آورده‌اند: «المعادن و هی کل ما خرج من الارض ما یخلق فیها من غیرها مماله قیمه»

معادن همه آن چیزهایی است که از زمین خارج می‌شود از آن چه از غیر زمین خلق می‌شود و دارای قیمت است چون قید جدید غیرالارض در کلام علامه آمده است. تعدادی از فقهاء معدن را چیزی جدا از زمین به حساب آورده‌اند البته اتصاف به خاصیت اضافی از سایر خواص زمین به معنای اشتراط خروج از عنوان زمین نیست و این قید منافی اصطلاح اهل لغت و فقهای متقدم نیست.

علیهذا معنای عرفی و فقهی متشرعه همان معنای موجود در عرف عمومی است و معدن در اصل به معنای موضعی از زمین است که از آن ماده‌ای دارای منفعت و ممتاز از سایر اجزای عادی استخراج می‌شود و با وجود قرینه عنوان محل به حال اطلاق می‌شود یعنی ماده مستخرج از معدن را معدن نامند در استعمالات شرعی مراد از معدن ماده مستخرج از زمین دارای منفعت ممتاز از سایر اجزای عادی است.

مالکیت معدن

در مورد نحوه مالکیت معدن ۶ نظریه از ناحیه فقهاء اظهار شده است:

- ۱- معادن مطلقاً از مشترکات عمومی است.
- ۲- معادن موجود در اراضی متعلق به امام (ع) ملک امام (ع) است و سایر معادن از مشترکات عمومی است.
- ۳- معادن سطحی از مشترکات عمومی و معادن درونی ملک امام (ع) است.
- ۴- معادن موجود در املاک امام (ع) و املاک خصوصی تابع زمین است و سایر معادن از مشترکات عمومی است.
- ۵- معادن متعلق به امام (ع) و معادن مشترکات عمومی و معادن موجود در املاک خصوصی در صورتی که سطحی باشد، تابع زمین است.
- ۶- معادن مطلقاً ملک امام (ع) است. (یعنی معادن در زمره انفال هستند).

نظریه اول

برای این قول استدلال می‌شود که معادن از مباحات عمومی است که جمیع مردم در آن مشترک می‌باشند به ادله زیر:

الف - اصل اباحه: اصل در اشیاء اباحه است مگر آن که دلیلی برخلاف آن ثابت شود. قال فی المسالک: (و اکثر الاصحاح علی ان المعادن مطلقاً للناس شرعاً عملاً بالاصل) [۵؛ ص ۳۲۴]

ایراد وارد بر این استدلال قیام دلیل بر ملکیت امام نسبت به معادن مانع از جریان اصل اباحه خواهد بود.

ب - اصالت عدم اختصاص: قال الشهید الثانی فی الروضه: «و اما المعادن الظاهره و الباطنه فی غیر ارضه علیه السلام فالناس فیها شرع علی الاصح لاصاله عدم الاختصاص» [۵؛ ص ۳۲۹]

ایراد وارد این است که جریان اصالت عدم اختصاص متوقف بر عدم وجود دلیل به اختصاص است. وقتی ادله کافی دلالت بر مالکیت معادن برای امام داشت پس مجالی در مقام استناد به اصل اصالت عدم اختصاص نیست.

ج - سیره جاریه بین مسلمین

قال فی الجواهر: «مضافاً الی السیره المستمره فی سایر الاعصار و الامصار» [۶؛ ص ۳۸]

اشکال وارده بر این استدلال این است که بر فرض تحقق سیره ادله بر انفال بودن معادن رادع آن است، سیره موجود دلیل جواز تشریعی نیست بلکه شواهد دلالت بر حکومی بودن امضاء است.

د. دعوی عدم خلاف بر مباحات مشترک بودن معادن

آنچه در جواهر آمده است مردم در استفاده از معادن مساوی هستند این نظر بلکه حسب متن مبسوط و سرائر نفی خلاف در آن شده است.^۱

اشکال وارده بر این استدلال این است که شهرت معتبر شهرت بین قدماء است و شهرت قدماء مبنی بر انفال بودن معادن است و دعوی نفی خلاف هم با تعدد آرای فقهاء و اختلاف آنها قابل اثبات نیست. شهرت و عدم خلاف بر فرض انعقاد با قیام دلیل برخلاف آنها معتبر نخواهد بود.

و. روایتی است در قرب الاسناد «... ابو البختری عن جعفر عن ابیه عن علی علیه السلام نقل است که فرمودند: لا یحل منع الملح و النار» (وسائل الشیعه باب ۵ از ابواب احیاء موات حدیث ۲) که دلالت می‌کند بر این که نمک و آتش از مشترکات عمومی است چون از ممانعت از استفاده از آنها نهی شده است و این به معنای اشتراک مردم در آنها است و نمک از معادن است و حکم معدن واحد است.

اشکال وارده بر این استدلال این است که از نظر سند، اسم و عنوان ابوالبختری است که اهل رجال تضعیف کرده‌اند علیهذا از نظر سند ضعیف است اما از نظر دلالت ظاهر روایات نهی از منع بعد از تملک است که وی دارنده را از استفاده کردن نهی کرده است به عبارت روشن‌تر منع ملح و نار از مصادیق منع ماعون است که در کتاب خدا از آن نهی شده است. پس رابطه ای میان روایت مذکور و بحث ما وجود ندارد.

ه. مدلول التزامی ادله خمس در معدن: زیرا دلالت بر ملکیت معدن برای واجد معدن دارد و این به معنی مباحاتی بودن معدن برای احیاگر آن است.

اشکال وارده بر این استدلال این است که غایت روایات خمس معدن وجوب خمس برای معادنی است که مالکیت آنها برای متصرف ثابت شده باشد نه کیفیت تملک معدن و شروط آن و این منافات با این که یکی از شروط تملک اذن امام (ع) باشد، ندارد چون مالک اصلی امام است.

۱. قال فی الجواهر: «قال المشهور - نقلاً و تحصیلاً - علی ان الناس فیها شرع سواء بل قیل: قد یلوح من محکی المبسوط و السرائر علی نفی الخلاف فیه» (۵؛ ص ۱۰).

م. ارتکاز عقلایی بر مباحاتی بودن معادن و عدم رفع شارع از ارتکاز. آنچه که در اذهان وجود دارد این است که معادن مال مردم است. ایراد: بر فرض صحت ادعای ارتکاز عقلایی، برای رد آن ادله دال بر انفال بودن معادن کفایت و اگر دعوی ارتکاز عقلایی تمام باشد نسبت به برخی معادن صادق است نه همه آنها. **نظریه دوم:** معادن موجود در اراضی متعلق به امام (ع) ملک امام (ع) است و سایر معادن از مشترکات عمومی است.

غایت آنچه که برای این نظر می‌توان اقامه نمود مساله تبعیت است. [۲؛ ص ۲۹] ایراد: همان طور که برخی از محققین آورده‌اند، مساله تبعیت مربوط است به لواحق و شئون زمین مثل فضاء و طبقات سطحی زمین، یعنی آنچه عرف آن را منفک از زمین نمی‌بیند و به آن نظر استقلالی ندارد. **نظریه سوم:** معادن سطحی از مشترکات عمومی و معادن درونی ملک امام (ع) است.

[۴؛ ص ۷۴]

ادله‌ای دلالت دارد که معادن مطلقاً از مشترکات عمومی است. ادله‌ای نیز وجود دارد که معادن مطلقاً ملک امام است. ادله‌ی مشترکات عمومی با ادله‌ی ملکیت امام مقید می‌شود به معادن ظاهری و ادله ملکیت امام با ادله‌ی مباحات عمومی مقید می‌شود به معادن باطنی.

عمده دلیل بر اباحه معادن، سیره جاریه بین عقلاء به طور عام و متشرعه به طور خاص است و شارع با عدم رد، آن را امضاء فرموده است. سیره دلیل لیبی است و باید به قدر متیقن اختصار نمود و قدر متیقن از سیره مذکور همانا معادن ظاهریست. استدلال ایشان به اختصاص ملکیت امام در خصوص معدن باطنی و قیام سیره بر اباحه ملکیت معادن ظاهری مانع از شمول اطلاق ملکیت امام نسبت به معادن ظاهریست. پس معادن ظاهری بر اباحه عمومی باقی می‌ماند.

ایراد: اشکال وارده این است که سیره موجود در اباحه‌ی عمومی کاشف از امضاء شارع نیست. شاید عدم رد به خاطر تقیه بوده و نه از باب رضا و امکان دارد امضاء هم امضای تشریحی نباشد بلکه امضاء حکومتی باشد. از طرف دیگر ادله‌ای که دال بر مالکیت امام بر معدن است تخصیص بردار نیست و به قدرت اطلاق خود رادع هرگونه اعتراض و سیره عقلایی برخلاف آن است مثل ادله‌ای که دلالت دارند بر این که عالم کلاً یا زمین کاملاً یا اموال کلاً مال خدا است و بعد برای رسول خدا و امام بعد از ایشان است این‌ها قابلیت تطبیق ندارد.

نظریه چهارم: معادن موجود در املاک امام(ع) و املاک خصوصی تابع زمین است و سایر معادن از مشترکات عمومی است. (۵؛ ص ۸۶)
نظر طرفداران این قول بر دو پایه استوارند:

اول: قاعده‌ی کلی تبعیت معدن از ملکیت زمین است بنابراین معدن موجود در ملک خصوصی، خصوصی است و معدن موجود در ملک امام(ع) ملک ایشان است.
دوم: اصالت اباحه مستند به اصالت عدم اختصاص، مثبت اشتراک مردم در معدن موجود در غیر زمین ملک امام(ع) یا ملک خصوصی است.

ایراده وارده این است که قاعده تبعیت دلیل بر آن نیست مگر اعتبار عرفی توابع و لواحق زمین مثل فضا و طبقات سطحی و قریب به سطح زمین. اما اموری که مالیت مستقل از زمین دارند مثل معادن مشتمل بر قیمت معتنی به، عرفا از شقوق و لواحق ارض محسوب نمی‌شوند بلکه عرفا نظر استقلال بر آن جاری است اما اصالت اباحه به معنای جواز تصرف در زمین اگر دلیلی بر آن باشد مادامی است که ملکیت آن برای امام ثابت نشده باشد و گفتیم که معادن ملک امام(ع) است و ملازمه شرعی و عرفی بین اصالت اباحه و ملکیت معادن در این مورد نیست نه ثبوتاً و نه اثباتاً.

نظریه پنجم: معادن در ملکیت امام برای امام و معادن در مشترکات عمومی برای عموم است. [۲؛ ص ۹]

این دلیل هم با استدلالی که نسبت به آن‌ها در ضمن ارائه نظرات پنج‌گانه گذشته روشن شد و باقی می‌ماند یک نظر که حق در مورد معادن این است که آن‌ها در اصل ملک امام و دولت اسلامی است و به طور مطلق خواه از معادن باطنی باشد، خواه عمقی یا سطحی، همه طبق تقسیم اول سامان داده می‌شود.

نظریه ششم: معادن از انفال و مطلقاً ملک امام است. [۶؛ ص ۱۰۸]

طرفداران این نظریه بزرگانی از جمله شیخ مفید(ره)، شیخ کلینی(ره)، شیخ طوسی(ره)، شیخ انصاری(ره) می‌باشند.

در اینجا به ذکر آرا برخی از این بزرگان می‌پردازیم.

قاضی ابن براج می‌نویسد: الانفال هی کل ارض تقدم ذکرها، و میراث من لاوارث له و

جميع المعادن و ... [۷؛ ص ۱۸۶]

انفال عبارت است از هر نوع زمین که پیش از این یادآور شدیم، و میراث کسی که

وارث ندارد، و همه معادن ...

شیخ طوسی، می‌نویسد: هی کل ارض انجلی اهلها عنها من غیر قتال... و المعادن و... [۴؛ ص ۴۱۹]

انفال عبارت است از همه سرزمین‌هایی که صاحبانشان بدون جنگ از آن‌ها، کوچ کرده‌اند... و معادن و... .

به نظر شیخ انصاری: این قول، خالی از قوت نیست، گرچه مشهور علما، برخلاف آن نظر داده‌اند، بویژه در معادن ظاهری.^۱ (۳)

الف - دلیل عقلی

می‌دانیم که همه عالم مخلوق خدا است. زمین و ثروت‌های آن و معادن از جمله عالم از آن خدای تعالی است و آنچه برای اوست برای رسول او و بعد از ایشان برای امام می‌باشد، از نظر عقلی حضرت حق مالک حقیقی است و مالکیت اعتباری که وجود نازله ملکیت حقیقی به طریق اولی از آن اوست. رابطه خالق و خلق مستلزم سیطره بر آن است همان‌طور که به مناسبت مالکیت حقیقی اضطراراً برای مالکیت اعتباری ناشی از آن هم می‌باشد.

ب - کتاب

۱- قول خدای تعالی: ... إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ... (سوره بقره، آیه ۳۰) خلافت در امر اداره امور و ثروت‌های طبیعی زمین است.

۲- وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (سوره حشر، آیه ۷)

تعبیر فیء که به معنی بازگشت است نشان از این دارد که اموال در اصل حق خداوند و رسول خدا است بعداً در ید کفار واقع شده پس وقتی از ایشان انتزاع می‌شود به مالک اصلی برمی‌گردد و او خدای تبارک و تعالی و خلیفه او که رسول خدا و در مرتبه بعدی امام (ع) است.

ج - سنت

روایاتی که اهل‌بیت را وارث زمین معرفی می‌کند و انفال را از برای ایشان می‌داند و نیز روایاتی که معادن را جزء انفال محسوب می‌کند.

۱. هذا القول لا يخلو عن قوة وان كان المشهور خلافه، سيما في المعادن الظاهرة.

اسحاق بن عمار گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره انفال پرسیدم، فرمود: انفال عبارتند از: آبادی‌هایی که خراب شده و ساکنانش رفته‌اند، از آن خدا و پیامبر است، و اموالی که تعلق به پادشاهان داشته، برای امام است، و زمین مخروبه‌ای که بدون جنگ و لشکرکشی، به تصرف درآمده، و تمام زمین‌های بی‌صاحب و معادن، از انفال هستند و هر شخص بی‌سرپرستی که بمیرد، مال او از انفال است.^۱ (۲؛ ص ۵۳۱)

خبر ابی بصیر

عن ابی جعفر (علیه السلام) قال: لنا الانفال، قلت: و ما الانفال؟ قال: منها المعادن و الآجام، و کل ارض لارب لها و کل ارض باد أهلها فهولنا امام باقر (علیه السلام) فرمود: برای ماست انفال. عرض کردم: انفال چیست؟ فرمود: معادن، بیشه‌ها، همه زمینهای بی‌مالک، و هر زمینی که ساکنانش از بین رفته باشند، از انفال هستند. [۲؛ ص ۵۳۳]

خبر داوود بن فرقد

عن ابی عبدالله (علیه السلام) (فی حدیث) قال: قلت: و ما الانفال؟ قال: بطون الاودية، و رؤوس الجبال، و الآجام و المعادن، و کل ارض لم یوجف علیها بخیل و لارکاب، و کل ارض میتة قد جلا أهلها، و قطایع الملوک. از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: انفال چیست؟ فرمود: دل بیابانها، سرکوه‌ها، بیشه‌ها، معادن و هر زمینی که بدون جنگ و لشکرکشی، تصرف شده باشد، هر زمین مواتی که ساکنانش رفته باشند و زمین‌هایی که پادشاهان، به اشخاص واگذار کرده‌اند.

روایت ابو خالد کابلی

امام باقر (علیه السلام) فرمود: یافتیم در کتاب علی (علیه السلام) این که زمین از آن خدا است، آن را در اختیار هر یک از پندگانش که بخواهد قرار می‌دهد، و سرانجام امور، به سود پرهیزکاران است. من و خاندانم، کسانی هستیم که خدا، زمین را در اختیار ما گذارده، و ما پرهیزکاران هستیم و همه زمین از آن ماست. بنابراین، هر کس از

۱. علی بن ابراهیم فی تفسیرة عن ابیه عن فضالة بن ایوب عن ابان بن عثمان عن اسحاق بن عمار قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن الانفال فقال: هي القرى التي قد خربت و انجلى اهلها، فهي لله و للرسول و ما كان للمملوك فهو للامام و ما كان من الارض بخربة لم یوجف علیه بخیل و لا رکاب و کل ارض لا رب لها و المعادن منها و من مات و لیس له مولی فما له من الانفال (۲؛ ص ۵۳۱)

مسلمانان، زمین را احیا کند، باید به آباد کردن آن، همت گمارد، و خراجش را به امامی که از خاندان من است، بپردازد و (در این صورت) برای او رواست از این زمین استفاده کند.^۱

سیره عقلا در صورت عدم ردع از ناحیه‌ی شارع می‌تواند یکی از ادله این قول باشد باشد. یکی از این امور عقلایی و عرفی نحوه اداره معادن است که در اکثر جوامع، در زمره ثروتهای عمومی و ملی تلقی می‌شود و اداره آنها بر عهده دولت می‌باشد.

شباهت موجود نسبت به این دیدگاه و پاسخ به آنها

شبهه اول

در خصوص موثقه اسحاق بن عمار، در برخی از نسخ به جای (منها) از (فیها) استفاده شده است که این موجب می‌شود تنها معادن موجود در زمینهای بی‌مالک در زمره انفال قرار بگیرند و سایر معادن از شمول آن خارج باشند.

پاسخ

در دلالت ضمیر «ها» دلیل روشنی وجود ندارد زیرا این ضمیر ممکن است به کلمه «ارض» برگردد. از طرف دیگر اصل در واو، عاطفیه بودن است حال اگر ضمیرها را به کلمه انفال ارجاع دهیم واو استینافیه خواهد بود [۶؛ ص ۱۳۰]. همچنین اگر ضمیر به ارض بازگردد مبتدا بدون خبر باقی مانده و باعث اختلال در معنا خواهد شد لذا ناچاراً باید گفت که ضمیرها به انفال برمی‌گردد و این کلمه خبر برای مبتداست [۸؛ ص ۴۵۶]. از طرف دیگر، منبع اصلی این روایت تفسیر علی ابن ابراهیم قمی است که در آن نیز منها ذکر شده است. [۹؛ ص ۲۵۴]

شبهه دوم

برخی به شهرت استناد کرده‌اند و گفته‌اند آنچه مشهور است این است که معادن از انفال نیست. همچنین سیره نیز خلاف دیدگاه اول را بیان می‌کند زیرا عادت و سیره مردم آن بوده که بدون اذن امام به حیازت و بهره برداری از معادن اقدام می‌نمودند.

۱. عن ابی جعفر (علیه السلام) قال: وجدنا فی کتاب علی (علیه السلام) أن الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبه للمتقین، أنا و اهل بیتی الذین أورتنا الله الارض و نحن المتقون، و الارض کلها لنا، فمن احیا ارضا من المسلمین فلیعمرها ولیؤد خراجها الی الامام من اهل بیتی وله ما آکل منه.

پاسخ

همانگونه که ذکر شد بزرگانی هم در میان متاخرین هم در میان قایل به این هستند که معادن در زمره انفال هستند لذا این شهرت فاقد اعتبار می‌باشد. همچنین نباید از نظر دور داشت که هرگونه سیره‌ای، کشف از حکم شرعی نمی‌کند، زیرا برخی از سیره‌ها و عاداتها، برخاسته از تساهل و بی‌مبالاتی مردم نسبت به احکام و معیارهای شرعی است. از طرف دیگر منابع دیگر همچون بیشه‌ها، جنگل‌ها و مراتع و... نیز مشمول این سیره قرار می‌گیرند و در انفال بودن این موارد هیچ تردیدی نیست به همین خاطر می‌توان حتی اینگونه استدلال کرد که سیره دلیلی بر انفال بودن معادن است.

شبهه سوم

دادن خمس معادن مسلم و از ضروریات فقه می‌باشد. حال منطقی است که معادن در ملکیت امام و حاکم باشد اما دادن خمس آن بر عهده دیگری باشد؟

پاسخ

این شبهه نیز، به خوبی قابل ردّ است؛ زیرا هیچ مانعی ندارد، از یک سو امام و حاکم اسلامی مالک و اختیاردار معادن باشد، و از سوی دیگر هر کس به اجازه امام و با نظارت دولت اسلامی، به استخراج آن همت گماشته، با دادن خمس آن، مالک چهار پنجم باقی مانده شود. به دیگر سخن، چنین شخصی، خمس مالی را می‌پردازد که به اجازه حاکم اسلامی و یا نظارت او، مالک شده، و تحت شرایطی، در اختیار او نهاده شده است. [۱۰]. در نهایت، با توجه به ادله دیدگاه ششم که معادن را در زمره انفال می‌داند و از استواری و استحکام برخوردارند و هرگونه شبهه نیز از آنها مرتفع می‌باشد، ادله و مستندات سایر دیدگاهها به چالش کشیده می‌شود و مانعی بر پذیرش سایر دیدگاهها می‌باشند لذا در این پژوهش نیز دیدگاه قوی‌تر یعنی انفال بودن معادن مورد پذیرش قرار می‌گیرد. حال که سابقه فقهی معادن مورد بحث قرار گرفت و مشخص شد نظر قوی و مستحکم، انفال بودن معادن است، باید مشخص شود که معادن، چگونه اداره می‌شوند.

بخش دوم – نحوه اداره و مالکیت انفال

نحوه مالکیت انفال با استفاده از مقاله یکی از فقهای معاصر ذکر می‌شود. [۱۱]؛ صص

اموال متنوعی که در اختیار ولی فقیه است بر دو بخش تقسیم می‌شود:

- ۱- اموالی که مالکیت آنها به سبب ادله شرعی در اختیار ولی امر و مقام امامت است مانند انفال و خمس
 - ۲- اموالی که مالکیت آنها برای همه مسلمین است و ولی امر امین اموال تعیین شده است و آنها را در مورد مناسب مصرف می‌کند مانند زمین هایی که بدون جنگ فتح شده است.
- ظاهر ادله در مورد اموالی که ملک ولی امر قرار داده شده است این است که مانند مالکان در اموال خود تصرف کند گرچه برای تحقق وظایف الهی و ولایی اموال را در اختیار دارد در واقع علت این مالکیت تحقق اهداف ولایت امر است. [۱۱؛ صص ۲۹-۴۷]
- نمونه اموالی که ملک ولی امر است در حدیث صحیح حفص بن بختری از امام صادق(ع) آمده است:
- الأنفال ما لم یوجف علیه بخیل و لا رکاب أو قوم صالحوا أو قوم أعطوا بأیدهم، و کلّ أرض خربة و بطون الأودية فهو لرسول الله(ص) و هو للامام من بعده یضعه حیث یشاء؛ [۱۲؛ ص ۹۳۵].
- انفال، اگر سواران و پیادگان بر آن نتاخته باشند [فتح نشده باشد] و یا قومی آن را مصالحه نکرده و یا بدون جنگ آن را تقدیم نکرده باشند، و تمامی زمین‌های ویران و بیابان‌ها همگی برای رسول خدا(ص) است و بعد از او برای امام(ع) خواهد بود و در هرکاری که مصلحت بداند از آن استفاده می‌کند.
- این روایت به مقتضای اطلاق اختصاص که از جمله «فهو لرسول الله(ص)» فهمیده می‌شود و نیز به مقتضای ظهور جمله «یضعه حیث یشاء» به روشنی دلالت می‌کند که همه انفال مختص به رسول خدا(ص) و امام بعد از ایشان است. «اختصاص مطلق» تعبیر دیگری از «ملک طلق» است و جمله «یضعه حیث یشاء» تأکیدی بر ملکیت مطلق انفال برای ولیّ و اختیار او در تعیین نوع مصرف آن است. این ملکیت مطلق در موضوعات دیگری مانند خمس و بیت‌المال نیز وجود دارد.
- در مقابل معنای مذکور دو احتمال دیگر در تفسیر اختصاص اموال به ولیّ امر وجود دارد: احتمال اول اینکه این اموال، اموال حکومتی و دولتی است و ملکیت اعتباری برای خداوند متعال و ولیّ منصوب از طرف او قرار داده نشده و فقط اولویت در تصرف آنها برای خدا و ولیّ امر منصوب اوست.

احتمال دوم، اینکه ملکیت اعتباری این اموال برای جایگاه امامت و رهبری حکومت قرار داده شده است؛ یعنی جایگاه امامت حیثیت تقییدیه است و این اموال ملک شخص رسول خدا(ص) و ائمه(ع) نیست.

احتمال اول را امام خمینی مطرح کرد و برگزید و احتمال دوم را شاگرد ایشان به نقل از کتاب ذخائر الامّه مطرح کرده است.

اینک ادله‌ی هریک از این دو نظر را بررسی می‌کنیم:

اولویت در تصرف. برای این احتمال دو وجه است.

اول: در دو آیه انفال و خمس، از حرف «ل» این معنا مستفاد است که خداوند و رسول خدا(ص) و امام اولویت در تصرف دارند. زیرا اگر «لام» در مورد رسول(ص) و امام(ع) بر ملکیت اعتباری حمل شود موجب تفکیک در معنای «لام» می‌شود و این مطلب خلاف ظاهر آیه است.

نکته دیگر اینکه اگر معتقد به ملکیت اعتباری ولی امر باشیم لازم‌هاش آن است که پس از فوت او، اموال مذکور همانند باقی اموال شخصی‌اش به ارث برسد در حالی که هیچ شکی وجود ندارد که این اموال به ارث نمی‌رسند و فقط به ولی امر و امام بعدی منتقل می‌شود.

در پاسخ این استدلال می‌توان گفت:

اولاً: اولویتی که برای رسول خدا(ص) و امام(ع) ثابت شده به معنای آن است که ایشان حق دارند در این اموال تصرف کرده و در هر مصلحتی که مناسب دیدند به مصرف برسانند و این معنی از اولویت همانند ملکیت اعتباری نسبت به خداوند معقول نیست؛ زیرا همان‌گونه که امام خمینی(ره) در مورد ملکیت اعتباری خداوند گفته‌اند این فرض بی‌معناست که خداوند، رسول خود را وکیل قرار دهد تا اموالی را که خداوند در آنها اولویت تصرف دارد بفروشد و این اموال از اولویت تصرف خداوند خارج شده و بهای آن اموال به جای آنها قرار گیرد. اضافه بر این، خداوند به صورت مباشر در هیچ‌یک از این اموال تصرف نمی‌کند در حالی که معنای ولایت امر در این اموال آن است که ولیّ به صورت مباشر، اولویت تصرف در این اموال داشته باشد.

ثانیاً: نکته عمده، توجه به مقتضای ظاهر و یا نصّ ادله است و از آن‌رو که ظاهر ادله آن است که ولیّ امر، مالک این اموال است، پس باید به ظاهر این ادله عمل کرد و هیچ محذوری وجود ندارد.

گفته شده که اراده ملکیت شخصی از آیات، مستلزم آن است که این اموال بعد از

فوت ولیّ به ارث برسد، همانگونه که در باقی اموال شخصی ولیّ امر چنین است و این مطلب مخالف نص و فتوا است.

در مورد ادله ارث نیز، عمومات ادله بواسطه‌ی نص و فتاوی مسلم قابل تخصیص و تقیید است از طرفی می‌توان ادعا کرد که این عمومات و اطلاقات، شامل همه اموال ولیّ امر نمی‌شود؛ زیرا اگرچه اموال مذکور، ملک شخصی ولی امر است، اما از آن رو ملک وی قرار گرفته که امام و ولی امر است و می‌بایست دست او برای اداره امور امت باز باشد و مقتضای اعتبار عقلا در مورد این اموال آن است که ولی امر در هر زمان که بخواهد بتواند از آنها برای مصالحی که در نظر گرفته است، استفاده کند.

وجه دوم: استدلال دوم از کلام امام خمینی(ره) در مبحث سهم خمس سادات برداشت می‌شود که آن را با توضیحی بیان می‌کنیم:

شخصی که سرپرستی امور مسلمین را بر عهده دارد می‌تواند پس از خمس از انفالی که برای رسول خدا(ص) است، استفاده کند. خداوند فرموده است:

یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله و الرسول. [سوره انفال، آیه ۱]

مردم انفال را برای خود درخواست کردند و خداوند با آنچه گفته شد، جواب آنان را

داد. [۲؛ صص ۱۴۳ و ۷۳]

آنچه از این حدیث استفاده می‌شود آن است که خمس و همچنین انفال به قرینه عطف آن به خمس، بودجه حکومت و ولایت بوده و اختیار آنها به دست ولیّ امر است تا نیازهای گوناگون دولت اسلامی را با آنها برطرف کند. قرار دادن خمس و انفال برای اداره حکومت، اقتضا دارد که فقط برای رفع نیازهای حکومت اسلامی باشند، به همین جهت در مورد سهم سادات در حدیث مذکور گفته شد:

ولی امر به مقدار نیازشان از خمس به آنها می‌دهد و اگر چیزی از خمس باقی

۱. «علی (ع): خداوند سبحان ما را از آنچه پیرامون راهها و اسباب معیشت مردم آمده است به پنج وجه مطلع کرده است وجه امارت، وجه عمارت و آبادانی، وجه اجاره، وجه تجارت، وجه صدقات. در مورد وجه امارت آمده است «واعلموا انما غنمتم من شی فان لله خمس و للرسول ولذی القربی و ایتمی و المساکین» (انفال، آیه ۴۱) خمس غنایم برای خداوند قرار داده شده است و خمس از چهار وجه استخراج می‌شود... رسول خدا و امام به گروه‌های سه گانه مذکور در آیه به میزان کفایت ایشان از خمس می‌دهند، اگر مبلغی از خمس باقی ماند برای خود اوست و اگر از میزان احتیاج آنها کمتر باشد و آنها را کفایت نکند از نزد خود باقی احتیاج آنها را برطرف می‌کند پس همانگونه که باقی مانده خمس پس از رفع احتیاجات آنان برای امام است تکمیل نواقض احتیاجات آنها نظر برعهده امام است.»

مانند برای امام است و اگر خمس، از میزان احتیاج آنها کمتر باشد و آنها را کفایت نکند از نزد خود، بقیه احتیاج‌های آنها را برطرف می‌کند. بنابراین همانگونه که باقی‌مانده خمس پس از رفع احتیاجات آنان برای امام است، تکمیل نواقص احتیاجات آنان نیز بر عهده امام است.

پس حدیث به روشنی بیان می‌کند که خمس و انفال وجه ولایت است و در ملک شخصی ولی امر داخل نمی‌شوند، بلکه وی برای اداره حکومت اسلامی از آنها استفاده می‌کند. حکم مذکور در مورد خمس و انفال، اموال دیگری را که در اختیار ولایت ولی امر است نیز شامل می‌شود.

اشکال: اولاً سند حدیث مذکور ضعیف است. زیرا یکی از رجال آن، احمد بن یوسف بن یعقوب الجعفی مجهول است و حسن بن علی بن ابی حمزه نیز ضعیف است.

ثانیاً: صرف اضافه‌ی اموال به حکومت (وجه الاماره) دلیل بر آن نیست که این اموال ملک هیچ‌کس نباشد، بلکه این اموال در دست ولی امر است برای رفع نیازهای حکومت و شاید اضافه شدن «وجه» به «اماره» برای اشاره به این نکته باشد که منشأ تحقق این اموال و سپردن آنها به دست ولی امر، فقط ولایت است. اما پس از اینکه این اموال در دست ولی امر قرار گرفت، هیچ مانعی ندارد که ملک وی شود؛ چنانچه اموال «وجه عمارت» و «وجه اجاره» و «وجه تجاره» نیز اینگونه است؛ یعنی همانطور که هریک از این سه وجه موجب ملکیت عامر و موجر و تاجر می‌شود، ولایت نیز موجب ملکیت شخصی ولی امر بر این اموال می‌شود.

ملکیت اعتباری

بنابراین نظریه، مسلم است که اموال ذکر شده مانند خمس و انفال، در شریعت، ملک شمرده شده است، ولی مالک آنها شخص رسول خدا (ص) و امام (ع) نیست، بلکه اموالی عمومی‌اند و مقام امامت و حکومت، مالک آنهاست. حیثیت جایگاه ولایت امر، حیثیت تعلیلی نیست که شخص ولی امر مالک این اموال باشد و منصب امامت و ولایت علت مالکیت او بر این اموال باشد، بلکه حیثیت تقییدی است؛ یعنی چون بر فردی عنوان ولی امر و امام، صدق می‌کند این اموال در ملکیت او قرار می‌گیرد. به همین علت، انفال اموالی زاید بر اموال شخصی امام شمرده شده است. جایگاه امامت، حیثیت تعلیلی برای مالکیت شخص امام نیست، بلکه حیثیت تقییدی است و مالکیت برای خود نفس مقام امامت است، همان‌گونه که اموال عمومی، ملک دولت و حکومت است. پس این

اموال برای امام است از آن جهت که امام است و آنها را در مصالح امامت و امت و اداره امور مردم مصرف می‌کند و ملک شخص امام نیست (۳؛ صص ۰۳۳-۱۳۳) در تأیید احتمال دوم می‌توان به ادله‌ای استناد کرد که این اموال را برای ائمه معصومین (ع) می‌داند، در بیشتر این ادله عناوین «والی»، «رسول» و «امام» آمده است، مانند صحیحہ حفص ابن بختری که از امام صادق (ع) در مورد انفال نقل شده است: قال (ع): «الانفال ما لم یوجف علیه بخیل و لا رکاب أو قوم صالحوا أو قوم أعطوا بأدیهم، و کل ارض خریة و بطون الاودیة فهو لرسول الله (ص) و هو للامام من بعده یضعه حیث یشاء». [۲؛ صص ۳۶۵ و ۳۴۶]

در روایت حماد بن عیسی در مورد صفو المال خمس و انفال آمده که امام (ع) فرمود: «الانفال الی الوالی؛ انفال به والی می‌رسد» [۲؛ صص ۴۶۳ و ۵۶۳] می‌توان به ذیل خبر حماد بن عیسی از عبدصالح - امام کاظم (ع) - نیز استدلال کرد که فرمود:

در مال خمس، زکات نیست؛ زیرا روزی فقرای مردم در اموال مردم بر هشت سهم قرار داده شده است، پس حتی یک فقیر نیز باقی نمی‌ماند. و برای فقیران خویشان پیامبر (ص) نصف خمس قرار داده شده است که آنها را از صدقات مردم و رسول (ص) و ولی امر بی‌نیاز می‌کند. پس هیچ فقیری از فقرای مردم و فقرای نزدیکان پیامبر باقی نمی‌ماند، مگر اینکه بی‌نیاز می‌شود و به همین سبب به مال رسول و والی، زکات تعلق نمی‌گیرد؛ زیرا هیچ فقیر محتاجی باقی نمی‌ماند.^۱

در این حدیث مال النبی و الوالی بر این دلالت دارد که نبی و والی مالک آن هستند یعنی منصب ولایت در این مالکیت معتبر است.

روایات فراوانی در مورد اموالی که از آن ولی امر است وجود دارد و در آنها عنوان مالک برای رسول یا امام و یا والی قرار داده شده است و از این تعبیر اینگونه فهمیده می‌شود که این عنوان‌ها در مرتب شدن حکم مالکیت دخیل هستند. نتیجه این روایات آن است که مالکیت این اموال فقط برای امام به عنوان امام است.

۱. و لیس فی مال الخمس زکاة، لأنّ فقراء الناس جعل أرزاقهم فی أموال الناس علی ثمانية أسهم، فلم یبق منهم أحد، و جعل للفقراء قرابة الرسول (ص) نصف الخمس فأغناهم به عن صدقات الناس و صدقات النبی (ص) و ولی الأمر، فلم یبق فقیر من فقراء الناس و لم یبق فقیر من فقراء قرابة رسول الله (ص) إلاّ و قد استغنی، فلا فقیر، و لذلك لم یکن علی مال النبی (ص) و الوالی زکاة؛ لأنه لم یبق فقیر محتاج... (۱۲؛ صص ۵۴۲-۵۴۳).

بخش سوم - بررسی اسناد و قوانین نفتی در خصوص مالکیت معادن نفت و گاز

در دو بخش قبلی به بررسی فقهی مالکیت معادن نفت و گاز و نحوه اداره و مالکیت این معادن پرداختیم و نظریات فقهی مختلف ارایه شد. در این بخش بدنبال بررسی اسناد حقوقی و قوانین نفتی در خصوص مالکیت معادن نفت و گاز می‌باشیم تا مشخص کنیم این قوانین بر اساس سابقه ی فقهی چگونه بایستی تفسیر شوند.

در قراردادهای اولیه نفتی (امتیازی)، معادنی را که ملک مردم هستند از حوزه قرارداد مستثنی کرده بود فصل یازدهم امتیازنامه رویترو و فصل سوم امتیاز نامه داری متضمن این نکته می‌باشند و بر مالکیت مردم بر منابع نفتی تاکید داشته‌اند. حال در اینجا این سوال طرح می‌شود که آیا این قراردادهای متضمن به رسمیت شناختن مالکیت خصوصی مردم بر معادن می‌باشند؟ با اندکی تامل پاسخ به این سوال روشن می‌شود چون که مسلماً منظور مفاد این قراردادهای معادن بزرگ و با اهمیت نبوده است و در گذشته مردم بر منابع اندک و سطح الارضی دسترسی داشته‌اند و اصلاً توان اکتشاف و بهره‌برداری معادن به معنای واقعی کلمه را نداشتند لذا این قراردادها را نمی‌توان به منزله رسمیت یافتن مالکیت خصوصی مردم بر معادن دانست.

در سال ۱۳۰۷ با تصویب قانون مدنی با دو مقرره روبه‌رو شدیم. ماده ۳۸ آن بیان می‌دارد که: مالکیت زمین مستلزم فضای محاذی آن است تا هر کجا بالا رود و همچنین است نسبت به زیر زمین بالجمله مالک حق همه‌گونه تصرف در هوا و قرار را دارد مگر آنچه را قانون استثنا کرده باشد.

در ماده ۱۶۱ قانون مدنی اشاره می‌دارد که: معدنی که در زمین کسی واقع شده باشد، ملک صاحب زمین است و استخراج آن تابع قوانین مخصوصه خواهد بود.

در تفسیر آن باید گفت که تصرف در فضا و زیرزمین محدود به میزان متعارف است و نظامات عمومی نیز این مالکیت تبعی را محدود می‌کند. (۱۳؛ ص ۳۸). این همان مفهومی است که در پاسخ رهبر فقید انقلاب اسلامی به سوال شورای نگهبان می‌توان یافت. امام خمینی (ره) فرمودند «اصل مساله تبعیت اعماق زمین و نیز هوا نسبت به املاک شخصی تا حدود احتیاجات عرفی است... و بالاخره تبعیت زمین شخصی به مقدار عرفی است؛ و آلات جدیده هیچ‌گونه دخالتی در تعیین مقدار عرفی ندارد. ولی تبعیت کشور مقدار بسیار زیاد است و دولت حق دارد تا از تصرف بیش از حق عرفی شخص و یا اشخاص جلوگیری نماید بنابراین نفت و گاز و معادنی که خارج از حدود عرفی املاک

شخصی است تابع املاک نمی باشد و اما اگر فرض کنیم معادن و نفت و گاز در حدود املاک شخصی است - که فرض بی واقعیت است - این معادن چون ملی است و متعلق به ملت‌های حال و آینده است که در طول زمان موجود می گردند، از تبعیت املاک شخصیه خارج است و دولت اسلامی می تواند آنها را استخراج کند ...».

در تفسیر ماده ۱۶۱ قانون مدنی نیز ابهاماتی وجود دارد که مانع از شناسایی مالکیت خصوصی در این قانون می شود زیرا همانگونه که در بالا شرح آن رفت، معدن معانی متعددی دارد و گاه در معنای جواهرات و کنز و رکاز بیان شود که همان موضع استخراج است. اصطلاح فارسی گنج و عربی کنز جایی است که اشیاء ذخیره می شود. لذا به صورت یقینی نمی توان بر دلالت این ماده تکیه کرد.

با تصویب قانون مدنی، قوانین دیگری از جمله قانون معادن جهت تکمیل و تشریح آن به تصویب رسید. در اولین قانون معادن که در تاریخ بهمن ۱۳۱۷ به تصویب رسید، در ماده ۲ خود، مقرره قانون مدنی در ماده ۱۶۱ را بار دیگر تکرار می کند اما همانگونه که گفتیم بدلیل ابهامات این ماده، مشخصاً در ماده ۳ به معادن نفتی اشاره می دارد: حق استخراج معادن نفت... منحصر به دولت است....

لذا اگرچه در سایر معادن مالکیت خصوصی پذیرفته شده اما براساس مبانی فقهی اهمیت معادن نفت، این معادن را جدا کرده است. و یقیناً مفاد ماده سه دلالت بر انفال بودن معادن دارد و بر طبق نظریه ملکیت اعتباری در زمره اموال عمومی بوده و مقام حکومت مالک آنها می باشد.

با ملی شدن صنعت نفت ایران در سال ۱۳۲۹، مالکیت معادن به وضوح مد نظر قرار گرفت. به موجب آن صنعت نفت ایران ملی اعلام شده و تمام عملیات در دست دولت قرار گرفت در طرح قانونی دایر بر طرز اجرای اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور در سال مصوب سال ۱۳۳۰ کلیه درآمدهای نفتی حق مسلم ملت ایران تلقی شده است. در واقع بعد از حضور سالیان متوالی کمپانی‌های خارجی در ایران و تسلط آنها بر معادن نفتی به جهت حساسیت و اهمیت این معادن، کشور ایران بدنبال تسلط و اداره انحصاری بر منابع خود بود. وقتی بیان می شود که منابع نفت ملی است یعنی این معادن را باید در زمره اموال عمومی دانست که ملکیت آنها به مقام حکومت و ولایت تعلق دارد.

در قانون نفت سال ۵۳ به روشنی وضع مالکیت معادن بیان شده و در بند ۱ ماده ۳،

تصریح شده که اعمال حق مالکیت ملت ایران بر منابع نفت از سوی شرکت ملی نفت ایران صورت می‌پذیرد.

با وقوع انقلاب اسلامی بحث معادن نفت و گاز به عنوان ثروت ملی، مدنظر مسوولین امر قرار گرفته و توجه ویژه‌ای بدان شد که انعکاس آن را در اصول ۴۴ و ۴۵ قانون اساسی می‌توان دید. این دو اصل، مشخصاً وضع مالکیت و اداره معادن را تشریح کرده‌اند.

به موجب اصل ۴۵: انفال و ثروت‌های عمومی از قبیل زمین‌های موات یا رها شده، معادن، دریاها، دریاچه، رودخانه‌ها، و سایر آب‌های عمومی، کوه‌ها، دره‌ها، جنگل‌ها، نیزارها، بیشه‌های طبیعی، مراتعی که حریم نیست، ارث بدون وارث و اموال مجهول‌المالک و اموال عمومی که از غاصبین مسترد می‌شود در اختیار حکومت اسلامی است تا بر طبق مصالح عامه نسبت به آنها عمل نماید. تفصیل و ترتیب استفاده از هریک را قانون معین می‌کند. ماده ۲ قانون نفت مصوب سال ۱۳۶۶ که در اصلاحات سال ۱۳۹۰ نیز ابقا شد اینگونه بیان می‌دارد که: منابع نفت کشور جز انفال و ثروت‌های عمومی است.

همانطور که مشاهده می‌کنیم، قانون‌گذار اساسی معادن را در زمره انفال و ثروت‌های عمومی قرار داده است و ماده ۲ قانون نفت نیز مقرر کرده جدیدی را بیان نمی‌دارد و تکرار اصل ۴۵ قانون اساسی است. برخی نویسندگان اظهار داشته‌اند که قانون اساسی بدون ورود به بحث فقهی راجع به مصادیق انفال حکم کلی آن را بیان داشته و صراحتاً مشخص ننموده که معادن جز انفال هست یا خیر؟! [۱۴؛ ص ۱۷۱]

اصل فوق در مذاکرات قانون اساسی، مورد بحث قرار گرفت و در انتها با ۵۷ رای موافق و ۵ رای ممتنع به تصویب رسد و هیچگونه مخالفتی با آن نشد که این امر دلالت بر وضوح و شفافیت این اصل در نزد قانونگذاران اساسی دارد. در واقع در این مذاکرات علت قید «... و ثروت‌های عمومی ..» این بوده که برخی از مصادیق مذکور در این اصل من جمله اموال مجهول‌المالک که یقیناً در زمره انفال قرار نمی‌گیرند ارجاع به ثروت‌های عمومی می‌یابد. چنانچه آیت‌... سبحانی بیان داشته‌اند که اموال مجهول‌المالک در زمره انفال نیست و نایب رییس مجلس بیان داشته که «عطف کرده‌ایم به انفال و ثروت‌های عمومی» [۱۵؛ صص ۱۵۱۴-۱۵۱۵] بنابراین همانگونه که از مشروح مذاکرات برمی‌آید، ذکر ثروت‌های عمومی برای طفره رفتن [۱۴؛ ص ۱۷۴] از بحث فقهی وضعیت معادن نمی‌باشد تنها برای تحت شمول قراردادن مصادیقی است که به صورت یقینی از انفال خارج می‌باشند و گرنه در فقه همانگونه که شرح آن در بالا رفت

اگرچه در خصوص معادن نظریات مختلفی وجود دارد اما با توجه به قوت ادله انفال، این نظر در فقه تقویت شده و سایر آرا را کنار گذاشته است و قانون گذاران اساسی ما نیز به قویتر بودن این نظر فقهی توجه داشته‌اند.

از طرف دیگر می‌توان به سخنان رهبری جمهوری اسلامی در مجلس بررسی نهایی قانون اساسی اشاره کرد. آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرماید که: «چرا این «در اختیار حکومت اسلامی» را ما «بیت المال» ذکر نکنیم؟ اگر اینها که اسم برده شده جزء بیت‌المال است آن مساله مالکیت هم در آن ذکر بشود معنی این «در اختیار حکومت اسلامی» در اینجا این است که ما دیگران را مالک می‌دانیم ولی امام را که مالک است ما اینجا فقط حق تصرف یا حق اولویتی چیزی...»

نایب رییس مجلس در پاسخ گفته‌اند که: اصطلاحاً در فرهنگ اسلامی بیت‌المال اخص از اینهاست و به اینها بیت‌المال گفته نمی‌شود. [۱۵؛ صص ۱۵۱۴-۱۵۱۵]

همانگونه که در این پرسش و پاسخ مشاهده می‌شود می‌بینیم که علت تصریح به «در اختیار حکومت اسلامی» این نیست که معادن متعلق به کس دیگری است که در اختیار حکومت اسلامی گذاشته شده است. بلکه چون مصادیقی از اصل ۴۵ در زمره انفال قرار نمی‌گیرند مانند اموال مجهول‌المالک، لذا از اصطلاحی عام‌تر استفاده شده است که متضمن بیت‌المال نیز می‌باشد بنابراین معنای لغوی «در اختیار حکومت اسلامی» مدنظر نبوده است که بگوییم در آنجا حاکمیت مورد توجه قرار گرفته و نه مالکیت [۱۴؛ ص ۱۷۲] بلکه همانگونه که رهبری عظیم‌الشان معتقد به بیت‌المال بودن برخی از مصادیق اصل ۴۵ بوده‌اند، تردیدی باقی نخواهد بود بر اینکه این اصل بر مالکیت اموال نظر داشته است.

در پایان نیز اشاره به این نکته ضروری است که حتی به فرض اینکه قایل به این باشیم که معادن در زمره ثروت‌های عمومی تلقی می‌شود نیز در نهایت معادن «در اختیار حکومت اسلامی» می‌باشد و اداره آن با حکومت می‌باشد که همان نتیجه انفال بودن معادن، می‌باشد. یعنی نتیجه عملی وجود ندارد که معادن را در زمره ثروت‌های عمومی بدانیم.

در اصل ۴۴ قانون اساسی گفته شده که معادن بزرگ در زمره بخش دولتی بوده که بصورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است. در تفسیر این اصل همسو با نویسنده‌ای می‌شویم که بیان کرده که اصل ۴۴ از جهاتی شبیه به مالکیت عمومی است اما بطور

قطع نمی‌توان آن مصادیق را در زمره مشترکات عمومی مذکور در کتب حقوقی قلمداد کرد. مشترکات عمومی مذکور در کتب حقوقی چندان سازشی با مالکیت عمومی قانون اساسی ندارند. معادن بزرگ همچون پل‌ها و مدارس قدیمی یا خندق‌ها و خاکریزها که در ماده ۲۵ و ۲۶ قانون مدنی بیان شده‌اند، نیستند و در انتها اینگونه نتیجه می‌گیرد که ابتدا در قوانین ایران مالکیت خصوصی بر معادن حاکم بوده و سپس مالکیت عمومی (نه در معنای حقوق مدنی آن) به رسمیت شناخته شده است و معادن اعم از ظاهری و باطنی در زمره انفال بوده و در اختیار و ملکیت دولت می‌باشد. [۱۶؛ صص ۴۱-۴۵ و صص ۸۰-۸۵]

نتیجه

در این مقاله، نظریه‌های فقهی در خصوص مالکیت معادن نفت و گاز بررسی شد که در این میان نظریه انفال پذیرفته شد و در نحوه مالکیت و اداره این منابع به عنوان انفال دو نظریه‌ی، ملکیت اعتباری و اولویت در تصرف مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در نهایت، با توجه به مبانی فقهی معادن نفت و گاز به تفسیر متون قانونی راجع به این معادن پرداختیم و دیدگاه انفال را قابل اعمال بر قوانین دانسته و به تقویت آن پرداختیم. در نتیجه با بررسی‌های فقهی، پی به مبانی متون قانونی می‌بریم همانگونه که در اصل ۴۵ قانون اساسی و ماده ۲ قانون نفت اشاره شده، معادن نفت و گاز در زمره انفال و ثروت‌های عمومی است. با توجه به تجزیه و تحلیلی که از این قوانین در بخش سوم داشتیم، قید ثروت‌های عمومی را راجع به مصادیقی جز مصادیق انفال و از جمله معادن می‌باشد. منطقی‌تر برای تفسیر صحیح قوانین باید به مبانی فقهی آنها رجوع کرد تا گرد هرگونه ابهام را از آنها بزدااییم. در فقه هم آنگونه که روشن شد دیدگاه انفال بودن معادن از استحکام بیشتری برخوردار است. لذا بر اساس مبانی فقهی، معادن نفت و گاز در زمره انفال قرار گرفته و ملک امام (ع) تلقی می‌شوند. اکنون که معادن نفت و گاز را در زمره انفال می‌دانیم باید براساس نتیجه بخش دوم گفت که، مقام حکومت و امامت مالک انفال است و همین که بر فردی عنوان ولی امر و امام صدق کند اموال در ملکیت وی قرار می‌گیرد و منصب ولایت و امامت علت این مالکیت نیست بلکه حیثیت تقییدی است و مالکیت برای نفس مقام امامت است همانگونه که اموال عمومی ملک دولت و حکومت است.

منابع

- [۱]. اراکی، محسن (۱۳۹۳). *مالکیت المعادن*، قم، انتشارات مجمع اندیشه اسلامی.
- [۲]. حر عاملی، محمد بن الحسن (۱۳۹۵). *وسائل الشیعه*. ج ۶، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- [۳]. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵). *کتاب الخمس*. قم، کنگره شیخ اعظم انصاری.
- [۴]. شیخ طوسی (۱۳۵۹ ش). *النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی*. تهران، دانشگاه تهران.
- [۵]. شهید ثانی (؟). *الروضه البهیة*. ج ۲، تهران، بی تا.
- [۶]. نجفی، محمدحسن (۱۳۶۷). *جواهر الکلام*. ج ۱۶، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- [۷]. قاضی ابن براج (۱۴۰۶). *المهذب*. ج ۱، قم، انتشارات اسلامی.
- [۸]. قربانعلی، محقق کابلی (۱۳۷۶). *مباحث الفقہیہ الخمس*. قم، نشر سعید.
- [۹]. قمی، علی بن ابراهیم. *تفسیر*. ج ۱، نجف، مکتبه الهدی.
- [۱۰]. اعتمادی، محمد (۱۳۹۳). «مالکیت معادن از دیدگاه فقه». قم، مجله‌ی فقه اقتصادی شماره دوم.
- [۱۱]. مومن قمی، محمد. «ولی امر و مالکیت اموال عمومی (۱)». قم، فقه اهل بیت، شماره ۶۰.
- [۱۲]. کلینی (۱۳۶۹). *اصول کافی*. ج ۱، تهران، علمیه اسلامیة.
- [۱۳]. کاتوزیان، امیرناصر (۱۳۹۴). *قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی ما*، تهران، انتشارات میزان.
- [۱۴]. شیروی، عبدالحسین. (۱۳۹۳). *حقوق نفت و گاز*. تهران، نشر میزان.
- [۱۵]. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلسه‌ی پنجاه و یکم تا شصت و هفتم.
- [۱۶]. علیزاده، احمد (۱۳۷۰). *معدن در حقوق ایران*. تهران، پایان نامه دانشگاه شهید بهشتی.